

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل شخصیت و جایگاه خضر از منظر قرآن و روایات

mohmmadzoqhi 16525@gmail.com

ayat.honarkhah@gmail.com

محمد ذوقی هریس / سطح ۴ مؤسسه آموزش عالی امام صادق

حسین هنرخواه / سطح ۴ مؤسسه آموزش عالی امام صادق

دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۹ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۷

چکیده

خداوند برای هدایت انسان‌ها افرادی را برگزیده و به نبوت برخی از آنان در قرآن تصریح کرده است. ولی پیامبر بودن بعضی از افراد مانند حضرت خضر به روشنی بیان نشده است. این مسئله زمینه‌ای شده تا بین دانشمندان اسلامی درباره شخصیت، نبوت و جایگاه و مقام ایشان اختلاف ایجاد شود. برخی از عرفا بر این باورند که عنوان «خضر» یک مقام معنوی است، نه یک شخصیت عینی؛ ولی بسیاری از دانشمندان اسلامی بر این باورند که حضرت خضر موجودی حقیقی و عینی است. این دسته نسبت به فرشته یا انسان بودن وی و همچنین نبوت، ولایت و عبد صالح بودن او با یکدیگر اختلاف نظر دارند. مقاله حاضر در عین توصیف کامل دیدگاه‌های مذکور، با تحلیل و بررسی آیات قرآنی و روایات به این نتیجه دست پیدا کرده که آن حضرت انسان حقیقی و عینی بوده لیکن نبوت ایشان از آیات و روایات قابل اثبات نیست. ولی می‌توان از آیات قرآنی مقام ولایت را برای ایشان اثبات نمود.

کلیدواژه‌ها: حضرت خضر، حضرت موسی، نبوت، ولایت، رحمت، علم لدنی.

خداوند برای هدایت هر امتی پیامبری فرستاده است: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ» (یونس: ۴۷). قرآن کریم به نبوت برخی از پیامبران تصریح کرده است؛ مانند حضرت الیاس علیه السلام (صافات: ۱۲۳)، حضرت لوط علیه السلام (صافات: ۱۳۳) و حضرت یونس علیه السلام (صافات: ۱۳۹)؛ ولی در خصوص برخی افراد هرچند لسان آیات همراه با تمجید است، ولی به نبوت یا عدم نبوت آنان تصریح نشده است؛ از جمله این افراد حضرت خضر علیه السلام است که خداوند در قرآن بدون ذکر نام وی، درباره‌اش می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵).

درباره شخصیت و مقام حضرت خضر علیه السلام بین دانشمندان اسلامی اختلاف است: نبی (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۷۴۶؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۹۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۳۴)، ولی (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۸ ص ۳۰۲)، رسول (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸ ص ۳۰۲)، عبد صالح خدا (سعدی، ۱۴۰۸ق، ص ۵۶۱؛ ابوزهره، بی‌تا، ج ۹، ص ۴۵۵۹ و ۴۵۷۲؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۵، ص ۲۹۸) و فرشته بودن ایشان (ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۷۰؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۷۴۶) از جمله نظریاتی است که درباره ایشان مطرح شده است. مقاله حاضر درصدد است تا براساس تحلیل آیات قرآنی و روایات، روشن سازد که کدام‌یک از آراء ذکرشده درباره حضرت خضر علیه السلام صحیح است.

بیشتر مفسران اسلامی ذیل آیه ۶۵ سوره «کهف» درباره شخصیت و چیستی مقام حضرت خضر علیه السلام به صورت مختصر سخن گفته‌اند، برخی از آنان مدعی نبوت ایشان شده و با بسنده کردن به ادله اندک، متعرض دیدگاه‌های دیگر به همراه استدلال‌های آنها نشده‌اند. برخی دیگر که قائل به ولایت یا عبد صالح بودن حضرت خضر علیه السلام شده‌اند، صرفاً به ذکر ادعا اکتفا کرده و دیدگاه‌های دیگر و بررسی ادله آنها را ذکر نکرده‌اند. متکلمان و محدثان نیز به مسئله مورد بحث ورود نکرده‌اند.

با تتبعی که صورت گرفته مقاله یا پایان‌نامه‌ای که این مسئله را به صورت مستقل و جامع مورد بررسی قرار داده باشد، یافت نشده است، از این‌رو، موضوع پژوهش حاضر جدید به‌شمار می‌رود و در دامنه پژوهش موضوع خویش، از جامعیت برخوردار بوده و تمام اقوال و استدلال‌های آنها را جمع‌آوری، تبیین و بررسی کرده، و به این نتیجه رسیده است که از منظر قرآن، حضرت خضر علیه السلام شخص واقعی و موجود عینی و صاحب مقام ولایت است و اثبات نبوت آن حضرت از طریق آیات قابل اثبات نیست. روایات درباره اثبات و نفی مقام نبوت برای حضرت خضر علیه السلام متعارض بوده و از آنها اثبات یا نفی مقام نبوت برای آن جناب قابل استفاده نیست.

سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که با توجه به آیات و روایات آیا حضرت خضر علیه السلام یک مقام از مقامات انسانی است، یا شخص واقعی و موجود خارجی است و در صورت دوم، آیا آن جناب از مقام ولایت، یا نبوت یا عبد صالح پروردگار برخوردار است یا نه؟

۱. معرفی اجمالی حضرت خضر علیه السلام

در قرآن کریم از حضرت خضر علیه السلام به صراحت نامی به میان نیامده است، ولی در آیات ۶۵-۸۲ سوره «کهف» داستانی اسرارآمیز درباره حضرت موسی علیه السلام و بنده‌ای از بندگان خداوند حکایت می‌کند که از او با

تعبیر «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خویش رحمتی بدو داده و از نزد خویش دانشی به او آموخته بودیم) یاد شده است. بیشتر مفسران (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۲) بلکه جمهور علماء (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۸۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۱، ص ۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۲۸۳) معتقدند که این بنده خدا حضرت خضر^{علیه السلام} بوده است (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۷۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۴۶؛ واحدی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۶۶۷). روایات مستفیض (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۵۰) نیز شخصی را که حضرت موسی^{علیه السلام} ملاقاتش کرده بود، حضرت خضر^{علیه السلام} معرفی کرده‌اند (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۸-۳۹؛ صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۹-۶۲). البته «خضر» لقب ایشان است و نام وی بنا بر روایتی *بالیابن ملک‌ان* (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۰؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۶۵) و بنا بر نقلی دیگر *تالیابن ملک‌ان* (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۴۹) و یا *حلقیا* (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۲۲) است.

۲. دیدگاه‌ها درباره حضرت خضر^{علیه السلام}

درباره شخص حقیقی و عینی بودن یا شخص حقیقی و عینی نبودن حضرت خضر^{علیه السلام} همچنین در خصوص شخصیت، مقام و منزلت او بین دانشمندان اسلامی اختلاف وجود دارد که دیدگاه هر کدام به همراه ادله آنان ذکر و سپس تحلیل و بررسی می‌گردد:

۲-۱. دیدگاه‌های قائلان به شخص حقیقی و عینی بودن حضرت خضر^{علیه السلام}

برخی معتقدند: شخصی که حضرت موسی^{علیه السلام} با وی ملاقات کرده یک شخصیت حقیقی و عینی در خارج است. این اندیشمندان درباره فرشته یا انسان بودن حضرت خضر^{علیه السلام} و همچنین در نبوت یا ولایت یا عبد صالح بودن ایشان با یکدیگر اختلاف دارند که در ادامه بیان می‌شود:

۲-۱-۱. دیدگاه قائلان به فرشته بودن حضرت خضر^{علیه السلام}

برخی معتقدند: آن کسی که حضرت موسی^{علیه السلام} با وی ملاقات کرد، فرشته بود و خداوند به حضرت موسی^{علیه السلام} امر کرد تا علوم باطن را از او یاد بگیرد (ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۷۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۴۶).

ارزیابی

این نظر جدای از اینکه دلیلی برایش اقامه نشده، با مشکلاتی روبه‌روست؛ زیرا حضرت موسی و خضر^{علیه السلام} وقتی به روستایی رسیدند درخواست غذا کردند: «إِذَا آتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمُوا أَهْلَهَا» (کههف: ۷۷). استعمال ضمیر تثنیه دلالت دارد بر اینکه آن دو طلب غذا نمودند، درحالی که طلب طعام برای فرشتگان معنا ندارد؛ زیرا فرشته گرسنه نمی‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۵۲، ص ۳۱۰). پس حضرت خضر^{علیه السلام} فرشته نبود.

شاهد دیگر جمله «قال لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» (کهف: ۷۷) است که حضرت موسی علیه السلام به خضر گفت: خوب بود برای بازسازی دیوار مزد می‌گرفتی. این تعبیر می‌فهماند که خضر علیه السلام انسان بوده است (همان)، زیرا گرفتن مزد برای فرشته الهی بی‌معناست. پس شخصی که حضرت موسی علیه السلام با وی ملاقات کرد، انسان بود. همچنین با توجه به این اشکالات، نادرستی نظریه کسانی که معتقدند: حضرت خضر علیه السلام یک شخصیت انسانی نیست، بلکه شخصیت روحانی مثالی است، روشن می‌شود (ر.ک: کاشانی، ۱۴۲۶ق - ب، ج ۲، ص ۳۶۸؛ همو، ۱۴۲۶ق - الف، ص ۲۵).

۲-۱-۲. دیدگاه قائلان به انسان بودن حضرت خضر علیه السلام

دیدگاه رایج درباره حضرت خضر علیه السلام در میان متکلمان و مفسران این است که حضرت خضر علیه السلام یک انسان حقیقی و واقعی در خارج است. این دسته نسبت به نبوت یا ولایت یا عبد صالح بودن وی با یکدیگر هم‌نظر نیستند.

۲-۱-۲-۱. دیدگاه قائلان به نبوت حضرت خضر علیه السلام

بسیاری از اندیشمندان اسلامی بر این باورند که حضرت خضر علیه السلام یکی از انبیای الهی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۷۴۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۳۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۸۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۱، ص ۱۶؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۳۴۱-۳۴۲). آنان معتقدند: در قرآن و روایات برای نبوت حضرت خضر علیه السلام ادله و قرائنی وجود دارد.

با توجه به روایات (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۷؛ صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۸۰) مستفیض (رضوی، ۱۳۹۶، ج ۴، ص ۲۹) که پیامبران صاحب شریعت را منحصر در پنج پیامبر (حضرات نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی نموده است و از سوی دیگر، هیچ دلیلی از قرآن و روایات وجود ندارد که حضرت خضر علیه السلام صاحب شریعت بوده است. از این موضوع روشن می‌شود که قائلان به نبوت حضرت خضر علیه السلام قائل به نبوت تشریحی وی نیستند، بلکه حضرت خضر علیه السلام را به‌عنوان «نبی مبلّغ» قبول دارند. بنابراین محل نزاع این است که آیا حضرت خضر علیه السلام صاحب مقام نبوت تبلیغی است یا خیر؟ در ادامه مقاله، استدلال قائلان به نبوت حضرت خضر علیه السلام بیان و نقد و بررسی می‌شود:

۲-۱-۲-۱-۱. ادله قرآنی

دلیل اول: خداوند در قرآن با صراحت بیان می‌کند که به حضرت خضر علیه السلام از سوی ما رحمت اعطا شده است: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» (کهف: ۶۵). در اینکه مراد از «رحمت» در این بخش از آیه چیست میان مفسران اختلاف است. نبوت (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۷۴۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۳۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۸۷)، ولایت (ر.ک: ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۶۹؛ ر.ک: واحدی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۴۰؛ گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۷۱)، نعمت (طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۶۹؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۰۵)، حیات طولانی (ر.ک: ماوردی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲۴) و علم (ر.ک: قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۱۰۵)؛

قرشی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۵۰) از جمله اقوالی است که در میان مفسران وجود دارد. بسیاری از مفسران «رحمت» در آیه را به «نبوت» تفسیر کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۴۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۳۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۸۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۵۱) و نقطه ثقل استدلال طرفداران نبوت حضرت خضر علیه السلام همین بخش از آیه است، با این توضیح که در آیات قرآن «رحمت» به معنای نبوت استعمال شده است. برای نمونه در پاسخ مشرکان که گفتند: اگر این قرآن وحی است و گیرنده‌اش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، او باید از ثروتمندان مکه یا مدینه باشد: «وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّنَ عَظِيمٍ» (زخرف: ۳۱). خداوند می‌فرماید: «أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» (زخرف: ۳۲)؛ آیا آنان رحمت پروردگار را قسمت می‌کنند؟! مراد از «رحمت» در این آیه، نبوت است (دامغانی، ۱۴۱۶، ص ۳۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۷۱؛ طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۹۸). یا در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ» (هود: ۶۳)؛ صالح گفت: رأی شما چیست اگر من بر دعوی خود معجزه و دلیلی از طرف خدا در دست داشته باشم و او مرا از نزد خود رحمتی (مقام نبوت) داده باشد؟ در این آیه نیز «رحمت» به معنای نبوت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۶۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۴۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۷۶؛ طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۳۱۲). با توجه به آنکه در این دو آیه، «رحمت» به معنای «نبوت» است، پس رحمت در آیه محل بحث نیز به معنای «نبوت» خواهد بود (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۴۸۱).

علامه طباطبائی در تأیید این مطلب که «رحمت» در آیه به معنای «نبوت» است، این‌گونه استدلال می‌کند که هر نعمتی رحمتی از ناحیه خدا به مخلوقات است، ولی بعضی از نعمت‌ها به واسطه اسباب عالم هستی رحمت هستند؛ مانند نعمت‌های مادی ظاهری، و بعضی دیگر بدون واسطه رحمت‌اند؛ مانند نعمت‌های باطنی؛ از قبیل: نبوت، ولایت و شعبه‌ها و مقامات آن. و چون واژه «رحمه» در آیه مقید به قید «من عندنا» شده است، فهمیده می‌شود که فقط خداوند در آن دخالت داشته است. از این‌رو، مراد از «رحمت» در آیه، نعمت‌های باطنی است. و از آن‌رو که ولایت مختص ذات باری تعالی است: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری: ۹)، بخلاف نبوت که علاوه بر خدا، ملائکه کرام نیز در آن دخالت داشته، وحی و امثال آن را انجام می‌دهند، به همین دلیل می‌توان گفت: منظور از جمله «رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا» - که با نون عظمت (من عندنا) آورده شده و نفرموده «من عندی = از ناحیه من» (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، ص ۴۵؛ ج ۱۸، ص ۲۵۲؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۳۲، ص ۲۰۶) - همان نبوت است، نه ولایت (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۳۴۱-۳۴۲).

ارزیابی

۱. «رحمت» در قرآن در چهارده معنا؛ به کار رفته است مانند: نعمت، قرآن و اسلام (دامغانی، ۱۴۱۶، ص ۳۵۷-۳۶۱) و صرف اینکه در دو یا چند آیه از قرآن، به معنای «نبوت» استعمال شده دلیل نمی‌شود بر اینکه «رحمت» در آیه محل بحث نیز به معنای نبوت باشد؛ زیرا با اثبات اعم نمی‌توان اخص را اثبات نمود (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۱۴۵؛

شقیطی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۱۲۲). پس ممکن است کسی قبول کند که هر نبوتی رحمت است، ولی عکس آن به نحو موجه کلیه صحیح نیست؛ یعنی هر رحمتی نبوت نیست (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۱).

۲. مطلبی که به عنوان مؤید از علامه طباطبائی بیان شده نادرست است؛ زیرا می توان ولایت حضرت خضر^{علیه السلام} را در طول ولایت خداوند فرض کرد، و این منافاتی با انحصار ولایت در خداوند ندارد؛ زیرا خداوند ولایت بالاستقلال دارد و غیر خداوند، یعنی انبیا و ائمه اطهار^{علیهم السلام} و دیگران ولایت به اذن خداوند دارند. از این رو، احتمال «ولایت» همچنان باقی است. حاصل آنکه نمی توان با آن بیان معتقد شد که مراد از «رحمت» در این آیه، نبوت است.

دلیل دوم: خداوند نسبت به حضرت خضر^{علیه السلام} می فرماید: ما او را از علم لدنی آگاه کردیم. «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۶). تعبیر به «لدنًا» نشان از آن دارد که علم مزبور با اسباب عادی، مانند حس و فکر حاصل نمی شود، بلکه هبه ای و غیراکتسابی است و به اولیای الهی اختصاص دارد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۳۴۲). این آیه دلالت دارد بر اینکه علم حضرت خضر^{علیه السلام} به واسطه تعلیم معلم و مرشد عادی و بشری نبوده است و هر کس که خداوند به واسطه غیر بشر او را تعلیم دهد او پیامبر است که خداوند به واسطه وحی او را تعلیم داده است (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۱).

ارزیابی

این استدلال ضعیف است؛ زیرا میان برخوردار شدن از «علم لدنی و تعلیم توسط معلم غیربشری» و «نبوت» هیچ گونه ملازمه عقلی و منطقی قطعی وجود ندارد. چه بسا افرادی مانند ائمه اطهار^{علیهم السلام} که از علم لدنی برخوردار بودند (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۵)، ولی پیامبر نبودند. همچنین انسان از علوم بدیهی که محصول تعلیم بشری نیست برخوردار است، در حالی که این برخورداری از علوم بدیهی بر نبوت کسی دلالت ندارد (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۱).

دلیل سوم: حضرت موسی^{علیه السلام} از حضرت خضر^{علیه السلام} درخواست کرد که در خدمت وی باشد تا از علم وی بهره مند شود: «هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي» (کهف: ۶۵)، در حالی که پیامبر در علومش از غیرپیامبر پیروی نمی کند. پس حضرت خضر^{علیه السلام} پیامبر است (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۱).

ارزیابی

علم آموزی حضرت موسی^{علیه السلام} از حضرت خضر^{علیه السلام} بر نبوت وی قذحی وارد نمی کند؛ زیرا پیروی حضرت موسی^{علیه السلام} از حضرت خضر^{علیه السلام} برای معرفت به باطن احکام بوده؛ نه علم شریعت. شرط نبی بودن احاطه به همه علوم و وقوف بر باطن هر ظاهری نیست (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴-۳۵).

دلیل چهارم: حضرت خضر^{علیه السلام} پس از آنکه حکمت کارهایش را برای حضرت موسی^{علیه السلام} بیان کرد، فرمود: «وَمَا فَكَّرْتُهُ عَنْ أَمْرِي» (کهف: ۸۲) که معنای آن این است که من این کارها را به واسطه وحی خداوند انجام دادم و این دلالت بر نبوت حضرت خضر^{علیه السلام} می کند (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۲).

ارزیابی

مستدل گمان کرده است مأموریت خداوند از راه وحی به حضرت خضر^{علیه السلام} منتقل شده، پس او نبی است، درحالی که ممکن است خداوند از راه الهام دستور خود را القا کرده باشد؛ مانند الهامی که خداوند به مادر حضرت موسی^{علیه السلام} (قصص: ۷) و حواریون (مائده: ۱۱۱) نمود، و یا ممکن است از راه رؤیای صادقانه به او منتقل کرده باشد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۷، ص ۱۵۳)؛ مانند دستور خداوند به ذبح کردن حضرت اسماعیل^{علیه السلام} که در خواب یا رؤیا به حضرت ابراهیم^{علیه السلام} منتقل شد: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» (صافات: ۱۰۲). بنابراین ممکن است مأموریت حضرت خضر^{علیه السلام} از راه الهام یا رؤیا و یا راهی دیگر به او منتقل شده باشد، و اینکه مستدل آن را منحصر در وحی دانسته و از آن نتیجه نبوت حضرت خضر^{علیه السلام} را گرفته سخنی است بی دلیل.

حاصل آنکه آنچه به طور قطع می توان از تعبیر آیات به دست آورد آن است که حضرت خضر^{علیه السلام} به مقام عبودیت خداوند رسیده بود، تا آنجا که خداوند برای بزرگداشت مقام وی، تعبیر «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» را به کار برده است (حقی برسوی، بی تا، ج ۵، ص ۲۶۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۳۰۲) و با توجه به قاعده «تعلیق حکم بر وصف» که بر علیت آن اشعار دارد، فهمیده می شود که عبودیت حضرت خضر^{علیه السلام} موجب شد مشمول رحمت عنداللهی و علم لدنی گردد (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۵۲، ص ۲۱۸). با این همه باید گفت: هیچ یک از تعبیر چهارگانه «أَتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» (کهف: ۶۵)؛ «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِيمًا» (کهف: ۶۶)؛ «هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنَ» (کهف: ۶۵) و «مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» (کهف: ۸۲) قرآن درباره حضرت خضر^{علیه السلام} نمی تواند نبوت ایشان را به طور قطعی اثبات کند.

۲-۱-۲. ادله روایی یک روایت دال بر نبوت حضرت خضر*

در برخی منابع روایی امامیه نبوت حضرت خضر^{علیه السلام} مطرح شده است. این روایات در ادامه بیان گردیده و ارزیابی شده است:

روایت اول: محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) از احمد بن حسن قطان از حسن بن علی سُکری از محمد بن زکریا جوهری بصری از جعفر بن محمد بن عمار و او از پدرش نقل می کند که امام جعفر بن محمد^{علیه السلام} فرمودند: «خضر پیغمبری مرسل بود که خدا به سوی قومش مبعوث نمود و او مردم را به سوی توحید و اقرار به انبیا و فرستادگان خدا و کتاب های او دعوت می کرد» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۹-۶۰).

ارزیابی

این روایت از حیث دلالت بر نبوت و رسالت حضرت خضر^{علیه السلام} مشکلی ندارد، ولی از لحاظ سند دچار مشکل است؛ زیرا حسن بن علی سُکری، جعفر بن محمد بن عمار کندی و پدرش، یعنی محمد بن عمار کندی که در سند این روایت وجود دارند، نامشان در کتب رجالی نیست. در نتیجه این روایت به سبب وجود سه شخص مهمل در سند آن، ضعیف می باشد.

روایت دوم: شیخ صدوق از ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری از ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبّله واعظ از ابوالقاسم عبدالله بن احمد عامر طائی از پدرش نقل می‌کند که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی علیه السلام فرمودند: علی بن ابی‌طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه بودند که مردی از اهل شام برخاست و سؤال‌هایی پرسید. از جمله آنها این بود که گفت: به من خبر بده از شش پیامبری که دو نام داشتند؟ حضرت علی علیه السلام فرمودند: یوشع بن نون که همان نواکفل است و یعقوب که همان اسرائیل است و خضر که همان حلقیا است و یونس که همان نوانون است و عیسی که همان مسیح است و محمد صلی الله علیه و آله که همان احمد صلی الله علیه و آله است، صلوات خدا بر همه آنان باد (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۲۲؛ همو، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱).

ارزیابی

این روایت نیز در دلالت بر نبوت حضرت خضر علیه السلام مشکلی ندارد، ولی از حیث سند ضعیف است؛ زیرا ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری و ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبّله واعظ که در سند این روایت وجود دارد، نامشان در کتب رجالی نیست و در نتیجه مهمل هستند.

حاصل آنکه با روایات ضعیف ذکر شده که به درجه تواتر یا اطمینان بخشی به صدور آنها از معصوم نرسیده است، نمی‌توان نبوت حضرت خضر علیه السلام را اثبات نمود.

دو روایت مذکور دلالت بر نبوت می‌کند، ولی سندش ضعیف است، با این حال تعبیر دال بر نبی بودن نادرست است. این روایات در ادامه بیان می‌شود:

روایت اول: محمد بن مسعود عیاشی نقل می‌کند که برید از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسید: شما چه منزلی بر گذشتگان دارید؟ و از بیان آنها به چه کسی شباهت دارید؟ فرمودند: خضر و نوالقرنین، هر دو عالم بودند، ولی پیامبر نبودند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۳۰).

ارزیابی

این روایت از حیث دلالت بر نفی نبوت حضرت خضر علیه السلام مشکلی ندارد، ولی سند این روایت با مشکل مواجه است؛ زیرا راویان این روایت از برید تا عیاشی ذکر نشده‌اند و به همین علت، این روایت مرسل است.

روایت دوم: محمد بن حسن صفار قمی از ابومحمد از عمران از موسی بن جعفر از علی بن اسباط از محمد بن فضیل از ابوحمزّه ثمالی نقل می‌کند که وی از امام باقر علیه السلام پرسید: منظور از «محدّث» چیست؟ فرمودند: در گوش‌هایشان چیزی مانند صدای طشت طنین می‌افکند، یا بر قلبشان چیزی مانند صدای زنجیری که بر طشتی بزنند به صدا درمی‌آید. عرض کردم: آیا آن حضرت (امام علی علیه السلام) نبی بودند؟ فرمودند: خیر، بلکه مانند حضرت خضر علیه السلام و نوالقرنین بودند (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۲۴).

ارزیابی

دلالت این روایت نیز بر نفی نبوت حضرت خضر علیه السلام روشن است، ولی سند آن ضعیف است؛ زیرا موسی بن جعفر بن وهب بغدادی مجهول است (مامقانی، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۲۵۵). همچنین محمد بن فضیل کوفی ازادی ضعیف است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۴۳؛ حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۵۰).

روایت سوم: محمد بن علی بن حاتم نوفلی، معروف به «کرمانی» از ابوالعباس احمد بن عیسی و شاء بغدادی از احمد بن طاهر قمی از محمد بن بحرین سهل شیبانی از علی بن حارث از سعید بن منصور جواشنی از احمد بن علی بدیلی از پدرش از سدیر صیرفی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: ... خدای تعالی در قائم ما سه خصلت جاری ساخته که آن خصلت‌ها در سه تن از پیامبران نیز جاری بوده است: مولدش را همچون مولد موسی علیه السلام و غیبتش را مانند غیبت عیسی علیه السلام و تأخیر کردنش را مانند تأخیر کردن نوح علیه السلام مقدر کرده و بعد از آن عمر عبد صالح (یعنی خضر علیه السلام) را دلیلی بر عمر او قرار داده است... اما عبد صالح (یعنی خضر). خدای تعالی عمر او را طولانی ساخته است، ولی نه به‌خاطر نبوتی که برای وی تقدیر کرده و یا کتابی که بر وی فرو فرستد و یا شریعتی که به واسطه آن شرایع انبیای پیشین را نسخ کند و یا امامتی که بر بندگان اقتدا به آن لازم باشد و یا طاعتی که انجام دادن آن بر وی واجب باشد، بلکه چون در علم خداوند گذشته بود که عمر قائم در دوران غیبتش طولانی خواهد شد، تا جایی که بندگان آن را به واسطه طولانی بودنش انکار می‌کنند، عمر بنده صالح خود را طولانی کرد تا از طول عمر او به طول عمر قائم استدلال شود و حجت معاندان منقطع گردد و برای مردم علیه خداوند حجتی نباشد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۷).

ارزیابی

در دو بخش از این روایت نبوت حضرت خضر علیه السلام نفی شده است:

الف) بخشی که حضرت خضر علیه السلام را به‌عنوان عبد صالح در کنار سه پیامبر - که به نبوتشان تصریح شده - آورده است. در نتیجه اگر وی از زمره پیامبران محسوب می‌شد امام باید می‌فرمود: «در قائم ما چهار خصلت وجود دارد که آن خصلت‌ها در چهار پیامبر جاری بود».

ب) از بخشی که امام در آن می‌فرماید: «عمر بنده صالح خود را طولانی کرد تا از طول عمر او به طول عمر قائم استدلال شود و حجت معاندان منقطع گردد و برای مردم علیه خداوند حجتی نباشد»، به‌دست می‌آید که حضرت خضر علیه السلام پیامبر یا امام نبوده، لیکن خداوند عمر وی را طولانی کرده تا نسبت به مخالفان طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام احتجاج و اتمام حجت کرده باشد.

این روایت از لحاظ سند با مشکل مواجه است؛ زیرا محمد بن علی بن نوفلی و احمد بن عیسی و شاء بغدادی و احمد بن طاهر قمی نامشان در کتاب‌های رجال نیست و از این رو، مهمل هستند. محمد بن بحرین سهل شیبانی متهم به غلو است (طوسی، ۱۴۲۰ق، ص ۳۹۰) و روایات وی از سلامت دور است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۸۴-۳۸۵).

علی بن حارث مجهول است (سام، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۲۷). احمد بن علی بدیلی و پدرش هم مهمل هستند. در نتیجه این حدیث نیز از حیث سند، ضعیف است.

روایت چهارم: عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از حارث بن مغیره نقل می‌کنند که امام باقر علیه السلام فرمودند: «علی علیه السلام محدث نبود. عرض کردم: می‌فرمایید که او پیامبر بود؟ او می‌گوید: حضرت دستش را این‌گونه [به نشانه نفی نبوت] فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۲۶۲) تکان داد و فرمود: یا همچون صاحب سلیمان علیه السلام یا مانند صاحب موسی علیه السلام یا مانند ذوالقرنین. آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما نقل نشده است که فرمود: در میان شما مانند او (ذوالقرنین) است؟ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۹).

بررسی سندی: مراد از «عده‌ای از اصحاب ما» در این روایت عبارت است: از محمد بن یحیی العطار، علی بن موسی کمندان، داود بن کوره، احمد بن ادریس، و علی بن ابراهیم بن هاشم کوفی (حلی، ۱۳۸۱، ص ۴۸۱). احمد بن محمد بن عیسی اشعری ثقه است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۱). حسین بن سعید بن حماد اهوازی نیز ثقه است (همان، ص ۳۵۵). حماد بن عیسی جهنی ثقه (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۴۳؛ طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۳۴) و در حدیث راستگوست (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۴۳) تا آنجا که وی از اصحاب اجماع معرفی شده است (کشی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷۵). حسین بن مختار قلانسی نیز ثقه است (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۹۴). حارث بن مغیره نصری نیز ثقه است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۳۹).

بررسی دلالتی: در این روایت امام باقر علیه السلام نبوت امام علی علیه السلام را با اشاره دست نفی نمودند و سپس امام علی علیه السلام را به صاحب سلیمان علیه السلام و صاحب موسی علیه السلام و ذوالقرنین تشبیه کردند. در نتیجه این سه تن نباید پیامبر باشند. پس صاحب موسی علیه السلام پیامبر نیست.

روایت پنجم: علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از برید بن معاویه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که او گفت: منزلت شما چیست؟ و به کدام یک از گذشتگان شباهت دارید؟ فرمودند: صاحب موسی علیه السلام و ذوالقرنین، هر دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۹).

بررسی سندی: علی بن ابراهیم ثقه و صحیح‌المذهب است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۲۶۰؛ حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۳۷). پدر او، یعنی ابراهیم بن هاشم نیز ثقه است (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۱). محمد بن ابی عمیر زیاد ثقه (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۶۵) و جلیل‌القدر (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۲۷) و از اصحاب اجماع محسوب می‌شود (کشی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۵۶). عمر بن اذینه ثقه است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۳۹؛ همو، ۱۴۲۰ق، ص ۳۲۵). برید بن معاویه عجلی از اصحاب اجماع شمرده شده است (حرعاملی، ۱۴۲۴ق، ص ۶۸). نجاشی درباره‌اش می‌گوید: «وجه من وجوه اصحابنا» (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۱۲).

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که مراد از «صاحب موسی علیه السلام» در این روایات کیست؟ درباره پاسخ به این سؤال سه احتمال وجود دارد:

۱. فیض کاشانی بر این باور است که مراد از «صاحب موسی علیه السلام» یوشع بن نون است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۶۲۱؛ همو، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۸۵).

۲. علامه مجلسی معتقد است: هریک از یوشع بن نون و خضر می‌توانند مراد باشند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۵۶).

۳. عده‌ای از معاصران معتقدند: مراد از «صاحب موسی علیه السلام» حضرت خضر علیه السلام است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۵۱۰؛ جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۵۲، ص ۲۲۸).

برای هریک از دو احتمال شواهدی وجود دارد که در ادامه بیان خواهد شد.

۱. در برخی از این روایات (روایت چهارم) در کنار «صاحب موسی علیه السلام»، صاحب سلیمان علیه السلام نیز ذکر شده است. مراد از «صاحب سلیمان علیه السلام»، وصی وی، یعنی آصف بن برخیا است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۶۲۱). با این قرینه روشن می‌شود که مراد از «صاحب موسی علیه السلام»، وصی وی، یعنی یوشع بن نون است؛ زیرا براساس روایات، وی وصی حضرت موسی علیه السلام بود (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۴۶۹؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۹۳ و ۴۵۷).

۲. در روایتی به جای «صاحب موسی علیه السلام» تعبیر یوشع بن نون به کار رفته و این خود قرینه‌ای است بر اینکه در آن دسته از روایاتی که تعبیر «صاحب موسی علیه السلام» بیان شده مراد یوشع بن نون است. مرحوم کلینی از احمد بن مهران از محمد بن علی از ابن محبوب از هشام بن سالم از عمار ساباطی نقل می‌کند که او به امام صادق علیه السلام گفت: منزلت ائمه اطهار علیهم السلام چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: مانند منزلت ذوالقرنین و مانند منزلت یوشع و منزلت آصف همراه سلیمان علیهم السلام (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۹۸). اعتبار سند این روایت به سبب ضعیف بودن محمد بن علی ابوسمینه (کلباسی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۵۷۹) محرز نیست.

از سوی دیگر، قرائنی دلالت دارد بر اینکه مراد از «صاحب موسی علیه السلام» حضرت خضر علیه السلام است که در ذیل بیان می‌شود:

۱. در روایتی برید از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسید: منزلت شما نسبت به گذشتگان چیست؟ و از آنها به چه کسی شباهت دارید؟ فرمودند: خضر علیه السلام و ذوالقرنین؛ هر دو عالم بودند، ولی پیامبر نبودند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۳۰). در این روایت به جای تعبیر «صاحب موسی علیه السلام» واژه «خضر» به کار رفته و این قرینه است که مراد از «صاحب موسی علیه السلام» در این روایات حضرت خضر علیه السلام است. مشکل این روایت همان گونه که بیان شد، مرسل بودن آن است.

۲. در روایتی بریدین معاویه از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل می‌کند که او گفت: منزلت شما چیست؟ و به کدام یک از گذشتگان شباهت دارید؟ فرمود: «صاحب موسی علیه السلام» و ذوالقرنین، هر دو عالم بودند، ولی پیامبر نبودند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۹). آنچه از این روایت به دست می‌آید آن است که ائمه اطهار علیهم السلام از

لحاظ علم شبیه «صاحب موسی» هستند. اگر مراد از «صاحب موسی» حضرت خضر باشد چنین برداشتی را قرآن تأیید می‌کند؛ زیرا خداوند درباره حضرت خضر می‌فرماید: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵). آیه با صراحت بیان می‌کند که همراه حضرت موسی یعنی حضرت خضر از علم لدنی برخوردار بود. به‌همین علت، در روایات از حضرت خضر به «عالم» تعبیر شده است (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۵۳). ولی اگر مراد از «صاحب موسی» یوشع باشد دلیلی از قرآن و روایات وجود ندارد که یوشع را به‌عنوان عالم معرفی کند.

حاصل آنکه روایات مربوط به حضرت خضر به لحاظ دلالت سه دسته هستند:

(الف) روایات اثبات‌کننده نبوت حضرت خضر: این دسته از روایات هرچند بر نبوت حضرت خضر دلالت می‌کنند، لیکن از لحاظ سند ضعیف بوده و قابل استدلال نیستند.

(ب) روایات نافی نبوت حضرت خضر: این دسته از روایات نیز از لحاظ دلالت صریح بوده و نافی نبوت ایشان هستند. با این حال سند این دسته از روایات نیز ضعیف است و از درجه اعتبار ساقطند. پس، از این دسته از روایات نمی‌توان نبی نبودن حضرت خضر را نتیجه گرفت.

(ج) روایات حاوی عنوان «صاحب موسی»: هرچند در میان این دسته از روایات، روایات صحیحی از حیث سند مانند روایت چهارم و روایت پنجم وجود دارد، لیکن این روایات به صورت صریح نام حضرت خضر را مطرح ننموده و نبوت وی را نفی نکرده‌اند، بلکه نبوت فردی با عنوان «صاحب موسی» را نفی کرده‌اند، و چون این دسته از روایات به لحاظ دلالت مبهم هستند، نمی‌توان از آنها نبی نبودن حضرت خضر را نتیجه گرفت.

پس دیدگاه قائلان به نبوت حضرت خضر بدون دلیل است و هیچ دلیل قطعی بر نبوت حضرت خضر در کتاب و سنت وجود ندارد (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۱۴۴). شاید به همین دلیل برخی نسبت به نبوت حضرت خضر ادعای عدم علم نموده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۸۲).

۲-۱-۲. دیدگاه قائلان به ولایت حضرت خضر

عده‌ای از اندیشمندان با انکار نبوت حضرت خضر او را «ولی خدا» می‌دانند. این دسته از دانشمندان «رحمت» در آیه محل بحث را به‌معنای «ولایت» گرفته‌اند (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۷۱؛ نیز ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۵، ص ۲۸۸؛ ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۶۸).

ارزیابی

«رحمت» اگر به خداوند نسبت داده شود در لغت، به‌معنای «احسان و نیکی کردن بدون رقت» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۷). این احسان مصادیق گوناگونی دارد، درحالی‌که این دسته از دانشمندان

بی‌آنکه دلیلی از قرآن و روایات ارائه کنند «ولایت» را مصداق احسان و رحمت خداوند می‌دانند. بنابراین ادعای آنان بی‌دلیل است.

البته برای این ادعا می‌توان این‌گونه استدلال آورد: در این عالم دو نظام وجود دارد: یکی نظام تشریح و دیگری نظام تکوین. این دو نظام اگرچه در اصول کلی متفقند، ولی در جزئیات از یکدیگر متمایزند. برای مثال، خداوند می‌تواند فرد یا افرادی را به نامنی یا نقص اموال و مانند آن آزمایش کند تا صبر و شکیبایی افراد روشن شود و یا شخصی را به‌خاطر ناشکری، سلامتی و یا اموال نابود کند و در مقابل به آنها پاداش دهد. این رخدادهای مربوط به نظام تکوین و براساس ولایت تکوینی خداوند است، درحالی‌که از نظر قوانین تشریحی کسی، حتی پیامبری حق انجام چنین کارهایی را ندارد، مگر به اجازه خداوند.

حال که ثابت شد دو نظام در عالم وجود دارد و خداوند حاکم بر این دو نظام است هیچ منعی وجود ندارد که خداوند برخی را مأمور اجرای قوانین تشریحی در عالم بکند و گروهی دیگر مانند فرشتگان و یا برخی از انسان‌ها، مانند حضرت خضر^{علیه السلام} مأمور پیاده کردن نظام مربوط تکوین باشند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۵۰۸-۵۰۷). به عبارت دیگر، عده‌ای در عالم، مأمور به انجام ظاهر و عده‌ای دیگر مأمور به انجام باطن هستند (ر.ک: همان).

با توجه به این مقدمه می‌گوییم: در ماجرای حضرت موسی^{علیه السلام} و حضرت خضر^{علیه السلام} آن حضرت سه کار انجام داد که دو کار اول آن، یعنی سوراخ کردن کشتی (کهف: ۷۱) و کشتن جوان بی‌گناه (کهف: ۷۴) از نگاه حضرت موسی^{علیه السلام} خلاف شریعت بود؛ زیرا سوراخ کردن کشتی بدون اجازه صاحب آن و کشتن جوان بدون آنکه استحقاق قتل را داشته باشد برای شخصی مثل حضرت موسی^{علیه السلام} که از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بود، قابل تحمل نبود. به‌همین سبب از حضرت خضر^{علیه السلام} سؤال کرد: چرا چنین کاری را انجام داد؟ اما کار سوم که ساختن دیوار بود بدون آنکه اجرتی دریافت کنند (کهف: ۷۷)، کاری خلاف شریعت نیست؛ زیرا ظاهر کار احسان است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۵۲، ص ۳۱۲).

حضرت خضر^{علیه السلام} پس از آنکه حکمت کارهایی که صورت گرفت را برای حضرت موسی^{علیه السلام} بیان کرد، فرمود: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» (کهف: ۸۲)؛ یعنی این کارها را من به دستور نفس خود انجام ندادم، بلکه به امر خدا انجام دادم (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۳۴۹). بنابراین حضرت خضر^{علیه السلام} از سوی خداوند مأمور بود تا به حضرت موسی^{علیه السلام} تعلیم دهد و چنین کارهایی را بکند. مأموریت حضرت خضر^{علیه السلام} در حیطه شریعت نبود؛ زیرا دو کار از سه کاری که انجام گرفت با ظاهر شریعت سازگاری نداشت، بلکه مربوط به نظام تکوین عالم بود. بنابراین حضرت موسی^{علیه السلام} مأمور خداوند در حیطه شریعت بود و حضرت خضر^{علیه السلام} مأمور خداوند در حیطه نظام تکوین بود، آن هم از سنخ عمل به تأویل (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۵۲، ص ۳۷۴-۳۷۵؛ ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۵۰۹-۵۰۵). بنابراین مگر می‌شود کسی از

ناحیه خداوند مأمور اجرای دستور خداوند در حیطة تکوین عالم باشد، ولی ولایت تکوینی نداشته باشد؟! پس حضرت خضر علیه السلام واجد مقام ولایت بود. در نتیجه مراد از «رحمت» در این آیه، «ولایت» است.

۲-۱-۳. دیدگاه قائلان به توقف

عده‌ای از مفسران در تعیین مصداق «رحمة» در آیه «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» (کهف: ۶۵) به قطع نرسیده‌اند و مردد مانده‌اند، از این رو، این دسته از علما نسبت به اعتقاد به نبوت یا ولایت برای حضرت خضر علیه السلام توقف کرده‌اند (ابن ابی‌جامع، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۴۰؛ شبر، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۹۰؛ سبزواری، ۱۴۱۹ق، ص ۳۰۶).

ارزیابی

چنان‌که روشن شد، این دسته از دانشمندان در بحث نبی یا ولی بودن حضرت خضر علیه السلام، فقط به آیه ۶۵ سوره «کهف» توجه کرده و در تعیین مصداق واژه «رحمة» مردد مانده‌اند، درحالی‌که اگر به ادله دیگر - مثلاً همان دلیل گفته شده در ذیل دیدگاه قبل توجه شود - ولی بودن حضرت خضر علیه السلام قابل تصدیق است.

۲-۱-۴. دیدگاه قائلان به عبد صالح بودن حضرت خضر

برخی بر این باورند که حضرت خضر علیه السلام پیامبر نبود، بلکه عبد صالح خداوند بود (ر.ک: ماوردی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲۵؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۵، ص ۲۹۷؛ سعدی، ۱۴۰۸ق، ص ۵۶۱)؛ زیرا خداوند او را با صفت «عبودیت» معرفی کرده که به او رحمت و علم عطا نموده و درباره رسالت و نبوت او سخنی نگفته است، و اگر او پیامبر بود قطعاً خداوند پرده از نبوت وی برمی‌داشت. مانند دیگر انبیا که در قرآن نبوتشان بیان شده است (سعدی، ۱۴۰۸ق، ص ۵۶۴). همچنین پیامبر دعوت‌کننده است، درحالی‌که حضرت خضر علیه السلام داعی و طالب نبود، بلکه مطلوب واقع شده بود (ر.ک: ماوردی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲۵).

ارزیابی

اولاً، اگر مراد از «عبد صالح» معنای عرفی و لغوی باشد؛ یعنی کسی که واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند. چنین کسی اگرچه عبد صالح خداوند است، ولی آنچه از آیات مربوط به حضرت خضر علیه السلام به دست می‌آید آن است که مقام او بالاتر از این است. ولی اگر مراد از این عنوان، مقامی خاص باشد با دیدگاه ولی بودن حضرت خضر علیه السلام منافات ندارد.

ثانیاً، سخن نگفتن قرآن از نبوت و رسالت حضرت خضر علیه السلام با نبی و رسول نبودن ایشان ملزم نیست. ثالثاً، آنچه از قصه حضرت خضر علیه السلام می‌توان فهمید آن است که ایشان نسبت به حضرت موسی علیه السلام مطلوب واقع شده، ولی با توجه به اینکه گزارش‌های روایی و تاریخی درباره حضرت خضر علیه السلام محدود است، نمی‌توان به طور قطع گفت که نسبت به اقوام و ملل دیگر، آن حضرت داعی نبوده است. بنابراین، این دلائل در نفی نبوت حضرت خضر علیه السلام عقیم است.

۲-۲. دیدگاه قائلان به مقام بودن عنوان «خضر»

برخی از عرفا بر این باورند که عنوان «خضر» یک مقام معنوی است که هرکس به این مقام دست پیدا کند متصف به مقام خضری می‌شود. این مقام عبارت است از: بسط (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۱؛ کاشانی، ۱۴۲۶ق - الف، ص ۲۵؛ نیز رک: آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۸).

ارزیابی

چنین تأویلی علاوه بر آنکه دلیلی برایش اقامه نشده است، ظاهر قرآن نیز آن را مردود می‌شمارد؛ زیرا براساس ظاهر آیات قرآن، کسی که حضرت موسی علیه السلام برای کسب علوم باطنی در جست‌وجویش بود و کارهایی که به گزارش قرآن برای تعلیم او انجام گرفته است (مانند سوراخ کردن کشتی و قتل جوان و ساختن دیوار) دلالت دارد بر اینکه اولاً، حضرت خضر علیه السلام یک شخص حقیقی و عینی و واقعی از جنس انسان بود. ثانیاً، حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام وقتی وارد روستایی شدند (کهف: ۷۷) در خواست غذا کردند این کار با مقام معنوی بودن حضرت علیه السلام خضر سازگاری ندارد. ثالثاً، قدر متیقن از روایات مربوط به بحث - اعم از روایات مثبت نبوت حضرت خضر علیه السلام و روایات نافی نبوت ایشان - این است که خضر یک شخصیت حقیقی و عینی است، نه یک مقام معنوی. با توجه به اشکالات ذکرشده، نادرستی این قول روشن می‌شود که کسانی که قائلند: در ماجرای سوراخ کردن کشتی و قتل جوان و تعمیر دیوار، حضرت خضر علیه السلام فقط برای حضرت موسی علیه السلام قابل رؤیت بود، نه برای دیگران؛ مانند مشاهده پیامبران نسبت به فرشتگان (ابوزهره، بی‌تا، ج ۹، ص ۴۵۷۲).

نتیجه‌گیری

براساس آیات قرآنی و روایات موجود، حضرت خضر علیه السلام شخص حقیقی، عینی، انسانی و بنده‌ای از بندگان صالح خدا بود که این امر سبب شد تا وی مشمول رحمت عنداللهی و علم لدنی خداوند قرار گیرد. هیچ‌یک از تعبیر چهارگانه قرآن، یعنی «آئِنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا»، «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛ «هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنَ» و «... مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي...» دلالت بر نبوت حضرت خضر علیه السلام نمی‌کند.

روایات ناظر به بحث حضرت خضر علیه السلام به سه دسته تقسیم می‌شود: دسته اول با صراحت، ایشان را به‌عنوان نبی معرفی می‌کند. دسته دوم نبوت وی را انکار می‌نماید. سند هر دو دسته از روایات ضعیف است. در نتیجه برای اثبات یا نفی نبوت حضرت خضر علیه السلام حجت نیستند. در میان دسته سوم روایات هرچند روایات، صحیح هم وجود دارد، لیکن روایت صحیحی که به صورت قطعی حضرت خضر علیه السلام را مصداق «صاحب موسی علیه السلام» بداند وجود ندارد. در نتیجه از روایات مذکور، اعتقاد به نبوت حضرت خضر علیه السلام یا نبی نبودن ایشان، اعتقادی بی‌دلیل و غیرقابل پذیرش است.

براساس آیات قرآن کریم، حضرت خضر علیه السلام در تعلیم خود به حضرت موسی علیه السلام کارهایی انجام داد که بعد از بیان تأویل آنها، خود را به عنوان مأمور خداوند معرفی کرد. مأموریت وی در حیطة تشریح نبود، بلکه مربوط به تکوین عالم بود. از این رو، می توان گفت: وی از طرف خداوند دارای مقام ولایت تکوینی بوده است.

منابع

- ابن ابی جامع، علی بن حسین، ۱۴۱۳ق، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، تحقیق مالک محمودی، قم، دارالقرآن الکریم.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۴۲۲ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق مهدی عبدالرزاق، بیروت، دار الکتب العربی.
- ابن عربی، محیی الدین، بی تا، *الفتوحات المکیه*، بیروت، دار صادر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ق، *التفسیر القرآن العظیم*، تحقیق محمدحسین شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابوزهره، محمد، بی تا، *زهرة التفاسیر*، بیروت، دارالفکر.
- الوسی، محمدبن عبدالله، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- بسام، مرتضی، ۱۴۲۶ق، *زبدة المقال من معجم الرجال*، بیروت، دار المحجة البيضاء.
- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ق، *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*، تحقیق مهدی عبدالرزاق، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۸، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء.
- حرعاملی، محمدبن حسن، ۱۴۲۷ق، *الرجال*، تحقیق علی فاضلی، قم، دارالحديث.
- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۱، *ترتیب خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- _____، ۱۴۰۲ق، *رجال*، تصحیح محمدصادق بحر العلوم، قم، شریف الرضی.
- خوئی، سیدابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، بی جا، بی تا.
- دامغانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۶ق، *الوجوه و النظائر لالفاظ کتاب الله العزیز*، تحقیق محمدحسن ابوالعزم زبیتی، قاهره، وزارت اوقاف مصر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
- رضوی، رسول، ۱۳۹۶، *معارف و عقاید*، قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه.
- زحیلی، وهبه، ۱۴۱۱ق، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، دمشق، دارالفکر.
- زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف*، تصحیح حسین احمد مصطفی، بیروت، دار الکتب العربی.
- سبزواری، محمد، ۱۴۱۹ق، *ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن*، بیروت، التعارف للمطبوعات.
- سعدی، عبدالرحمن، ۱۴۰۸ق، *تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان*، بیروت، مکتبه النهضة العربیه.
- شبر، عبدالله، ۱۴۰۷ق، *الجواهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین*، کویت، الفین.
- شقیطی، محمدامین، ۱۴۲۷ق، *أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- شوکانی، محمد، ۱۴۱۴ق، *فتح القدير*، دمشق، دار ابن کثیر.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۷۸ق، *عیون أخبار الرضا*، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان.
- _____، ۱۳۸۵، *علل الشرائع*، قم، داوری.
- _____، ۱۳۹۵، *کمال الدین و تمام النعمه*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه.
- _____، ۱۴۰۳ق، *معانی الأخبار*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامیه.
- _____، ۱۳۶۲، *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- صفار، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، تصحیح محسن کوجه باغی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح فضل الله یزدی طباطبائی و رسول هاشمی، تهران، ناصر خسرو.

- طوسی، محمدبن حسن، ۱۳۷۳، رجال طوسی، تحقیق جواد قیومی، قم، جامعه مدرسین.
- ____، ۱۴۲۰ق، فهرست کتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، تحقیق عبدالعزیز طباطبائی، قم، محقق طباطبائی.
- ____، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمد حبیب عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عیاشی، محمدبن مسعود، ۱۳۸۰، التفسیر، تحقیق سیدهاشم رسولی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۰ق، التفسیر الکبیر، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، ملاحسن، ۱۴۱۵ق، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر.
- ____، ۱۴۰۶ق، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
- قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۵، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت.
- قرطبی، محمدبن احمد، ۱۳۶۴، الجامع الاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، ۱۳۶۸، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳، تفسیر القمی، تحقیق طیب موسوی جزایری، قم، دار الکتاب.
- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۴۲۶ق - الف، اصطلاحات الصوفیه، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ____، ۱۴۲۶ق - ب، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، تصحیح احمد عبدالرحیم السایح، قاهره، الثقافه الدینیة.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، کافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامی.
- کشی، محمدبن عمر، ۱۴۰۴ق، اختیار معرفه الرجال، تصحیح محمدباقر میرداماد، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- کلباسی، محمد، ۱۴۲۲ق، الرسائل الرجالیة، تصحیح محمدحسین درایتی، قم، دارالحدیث.
- گنابادی، سلطان علیشاه، ۱۴۰۸ق، بیان السعاده فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- مامقانی، عبدالله، ۱۴۳۱ق، تنقیح المقال فی علم الرجال، تحقیق محی الدین مامقانی و محمدرضا مامقانی، قم، مؤسسه آل البيت.
- ماوردی، علی بن محمد، بی تا، النکت و العیون، تصحیح سیدبن عبدالمقصود عبدالرحیم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- ____، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ق، التفسیر الکاشف، قم، دار الکتاب الاسلامی.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، المسائل العکبریة، قم، کنگره بین المللی شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، تفسیر نمونه، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- نجاشی، احمدبن علی، ۱۳۶۵، رجال النجاشی، تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم، جامعه مدرسین.
- واحدی، علی بن احمد، ۱۴۱۵ق، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار القلم.